



«سه موش در سوراخی زندگی می کردند. یک روز تصمیم می گیرند بروند پیاده روی، اما ناگهان صدای گربه ای آنها را می ترساند و منصرف می شوند. بعد از مدتی یکی از آنها گوش می دهد تا مطمئن شود گربه رفته است. دیگر صدایی به گوش نمی رسد، اما صدای پارس سگی شنیده می شود. به این ترتیب خیال موشها راحت می شود و از سوراخشان بیرون می آیند. با کمال تعجب می بینند که گربه بیرون از سوراخ منتظرشان است و راه فراری ندارند. گربه هر سه آنها را می خورد و با خوشحالی می گوید: «چقدر خوب است که دوزبانه باشی.»

(پت هیل، شوک زبانی، شوک فرهنگی و شیوهٔ مقابله با آن)

برای تعریف شوک فرهنگی، ابتدا باید فرهنگ را تعریف کرد: فرهنگ را می توان مجموعه رفتارهایی دانست که از اجتماع و محیط پیرامون آموخته می شوند. به این ترتیب فرهنگ متشکل از هزاران گرایش، نگرش و قانون اجتماعی نانوشته است که باعث حفظ وضعیت متعادل روانی در اعضای آن جامعه می شوند. هر جامعه ای اصول و ارزشهای خاص خود را دارد که معرف دیدگاه های آن جامعه است. هرگاه به کشوری دیگر سفر می کنیم، فرهنگ بومی خود را نیز به همراه می بریم و در برخورد با فرهنگ بیگانه درمی یابیم که بسیاری از رفتارهای ظاهراً یکسان در دو فرهنگ، معانی متفاوتی

دارند. مثلاً تکان دادن دست در بیشتر فرهنگها به معنای خداحافظی است، اما در آمریکای لاتین این حرکت نشانه فراخواندن مخاطب است.

با این وصف، شوک فرهنگی نشان‌دهنده نوعی گسیختگی روانی و استیصال در اثر جدایی یا انحراف از رفتارها، نشانه‌ها، باورها و اصول حاکم بر تعاملات یک جامعه خاص است که ما معمولاً از وجود آنها ناآگاهیم. علائم شوک فرهنگی مانند بیماری سرخک به مرور زمان بروز می‌کند. در طول چند هفته اول فرد بیگانه با فرهنگ میزبان اصطلاحاً وارد مرحله «ماه عسل» می‌شود. در این مرحله اعضای جامعه میزبان برخوردی بسیار دوستانه و مثبت با بیگانه دارند و تفاوت‌هایی که به چشم می‌خورد غالباً سطحی و تا اندازه‌ای جالب و هیجان‌انگیز است. ولی با گذشت زمان ناهمگونی‌های فرهنگی بیشتری نمایان می‌شود و فرد به تدریج خود را کاملاً تنها می‌بیند و یادگیری زبان را بسیار دشوارتر از آنچه می‌پنداشته می‌یابد، تا جایی که احساس می‌کند انرژی‌اش ته کشیده است. در این مرحله ماه عسل به پایان رسیده و حقیقت رخ نموده است.

شوک فرهنگی معمولاً دامنگیر افراد (مهاجران، پناهندگان، تجار و دانشجویان خارجی) می‌شود، ولی ممکن است گاهی کل جامعه‌ای را مبتلا کند که در حال سپری کردن دوره‌ای از تحولات چشمگیر اجتماعی و تکنولوژیکی است. بنابراین شوک فرهنگی می‌تواند منجر به بروز اختلالات روانی یا بحرانهای اجتماعی شود و فرد یا حتی جامعه‌ای را به انزوا کشاند. در اینجا صرفاً شوک فرهنگی در معنای متعارف آن (یعنی از نوع فردی) مورد توجه خواهد بود.

مبتلایان به شوک فرهنگی، کمتر از این حقیقت آگاهند که ناهمگونی فرهنگها امری کاملاً طبیعی است و شوک فرهنگی زاده آن است نه محصول نقص و کمبود فردی. پس آنچه مهم است یافتن راهی برای کنار آمدن با تعارضات فرهنگی است نه جنگیدن با خود یا فرهنگ بیگانه.

شوک فرهنگی درست از جایی آغاز می‌شود که ندانیم کی باید دست بدهیم، کی بلند شویم، کی بنشینیم و... در حالی که می‌دانیم اگر درست عمل نکنیم احتمالاً باعث آزرده‌گی میزبانان خواهیم شد یا کار نابجا و حرف بی‌ربطمان ما را مضحکه دیگران خواهد کرد. در این صورت تلاش خواهیم کرد تا منظورمان را توضیح دهیم، ولی به نظر می‌رسد که این کار از توانمان خارج است، چون نمی‌دانیم در پاسخ به دعوت دیگران چه بگوییم یا چه وقت تشکر کنیم یا کی حرفها را جدی بگیریم و در چه موقعیتی شوخی کنیم. ممکن است لطیفه‌ای را تعریف کنیم و همه به جای خندیدن فقط بروبر با نگاه

سردشان به مازل بززند. این احساس عجز باعث می شود آرزو کنیم که کاش آنجا نبودیم. مایکل وینکلمان در مقاله «شوک فرهنگی و انطباق»، موارد زیر را از جمله عوامل بروز شوک فرهنگی برمی شمرد: خستگی شناختی که در نتیجه حجم بسیار زیاد اطلاعات و آموختنی ها رخ می دهد و فرد در مواجهه با سیل تناقضات رفتاری، ارزشی و زبانی دو فرهنگ، مستأصل می شود و احساس می کند که کاسه صبرش لبریز شده و دیگر راهی جز گریز نیست. در حقیقت او دچار خستگی ذهنی و عاطفی می شود چون در فرهنگ جدید باید آگاهانه بکوشد تا معانی تازه را در قالب زبانی دیگر بیان کند و قواعد برقراری ارتباط غیرکلامی را در موقعیت های اجتماعی مختلف درک و تعبیر کند؛ کاری که در فرهنگ بومی به آسانی و حتی ناخودآگاه انجام می داد. در نتیجه، از تماس های اجتماعی، به ویژه در ساعت های پایانی روز که بار اطلاعات به اوج می رسد، فرار می کند. شوک نقشی از دیگر عوامل شوک فرهنگی است و هنگامی به چشم می آید که نقش های اجتماعی بیانگر هویت، در جامعه جدید نادیده گرفته یا با نقش های نامأنوس جایگزین می شوند؛ نقش هایی که با روحیات فرد و تصور او از خودش کمتر تناسبی دارند. در این صورت، نقشی که فرد در جامعه بیگانه ایفا می کند در تعارض با ذهنیتی قرار می گیرد که او از شخصیت خود دارد. از دیگر عوامل شوک فرهنگی، شوک شخصیتی است: تا وقتی که فرد در جامعه و نظام فرهنگی حاکم بر آن به سر می برد، با اطرافیان خود ارتباطی صمیمانه و دوستانه دارد و از آنها دائماً تأیید می گیرد. به عبارت دیگر، وضعیت روحی - روانی، هویت و شخصیت او تثبیت می شود و فرد احساس اعتماد به نفس و رضایت از زندگی و مفید بودن در نظام اجتماعی خواهد یافت. فقدان این چتر حمایتی در فرهنگ بیگانه او را دچار شوک شخصیتی می کند و از قابلیت هایش می کاهد.

حال که تا حدودی با مفهوم شوک فرهنگی و عوامل بروز آن آشنا شدیم از خود می پرسیم چگونه می توان بر این مشکل غلبه کرد؟ گفتیم که شوک فرهنگی هنگامی فلج کننده خواهد بود که نتوانیم مردم جامعه میزبان را درک کنیم و با آنها تعامل مناسبی داشته باشیم. با این وصف پاسخ سؤال بالا، یعنی کلید همه درهای فرهنگی بسته و رموز پنهان در پس آنها، زبان است. در تلاش برای انطباق هر چه سریع تر با فرهنگ ناآشنا و کسب هویت اجتماعی تازه در جامعه ای بیگانه و باز یافتن نقشی فراخور هویت ذهنی، باید به فراگیری زبان آن جامعه پرداخت و قراردادهای فرازبانی و الگوهای ارتباط اجتماعی را از راه شناخت قواعد ارتباط کلامی آموخت؛ قواعدی مانند چگونگی

به کارگیری عباراتی درخور موقعیت موجود، طرز نگاه و به طور کلی، شیوه استفاده از زبان بدن در هنگام گفتگو. البته باید به یاد داشت که چنین آموزشی بدون احساس یگانگی و همدلی با فرهنگ جدید، احترام به آن و بردباری در برابر تفاوتها، ناممکن است. زیرا بسیاری از الگوهای فرهنگی و اجتماعی، در زبان منعکس می شوند و زبان آموز چارچوب فکری و نوع جهان بینی جامعه مقصد را در آینه زبان آن جامعه به تماشا می نشیند. از این رو زبان می تواند میانبری باشد به فرهنگهای ملل. پس یافتن شیوه های تسهیل و تسریع زبان آموزی مهمترین گام برای غلبه بر شوک فرهنگی است و سازگاری و همگونی فرهنگی را به طور چشمگیری افزایش می دهد. گرچه یادگیری زبان و از گذر آن، سازگاری فرهنگی تنها با ازبرکردن چند نکته و قاعده صورت نمی گیرد، توجه به اصول زیر در این مهم می تواند بسیار راهگشا باشد:

۱. بزرگسالان باید مانند دوران کودکی خود رفتار کنند و زبان را ناخودآگاه به کار گیرند. این کار آسانی نیست، زیرا تصویری که بزرگسالان از شخصیت خود دارند انعطاف ناپذیر است و برخلاف آنچه در کودکان می بینیم، مانع از کاربرد طبیعی و ناخودآگاه زبان می شود.

۲. بزرگسالان نباید در کاربرد طبیعی زبان، از ارتکاب خطاهای زبانی وحشت داشته باشند و از بروز اشتباهات کلامی شرمنده شوند؛ چراکه زبان آموزی عاری از لغزش، جز خیال پردازی نیست.

۳. خرده گیری ها، تصحیح ها و تمسخرهای احتمالی دیگران نباید خللی در اراده و اعتماد به نفس زبان آموز ایجاد کند.

۴. تمرکز زبان آموز باید بیشتر بر روی زبان گفتاری باشد تا نوشتاری، به این دلیل که گرچه خواندن و نوشتن می داند، ولی هرگز نخواهد توانست زبان را صرفاً از راه مطالعه دستور فراگیرد.

۵. کودکان شیوه مشخصی در یادگیری زبان دارند که عبارت است از تکرار بی پایان. پس بزرگسالان نیز باید از همین الگو پیروی کنند.

۶. زبان آموزی باید به دنبال برآوردن هدفی باشد که در اینجا همان همگونی فرهنگی است.

۷. مهمتر از همه اینکه زبان آموزی کودک در بافتی طبیعی اتفاق می افتد که این خود تأییدی است بر گزاره کانونی مطلب حاضر: فرهنگ و زبان درهم تنیده اند؛ اختلال در یکی را به کمک دیگری می توان درمان کرد.